

مجلس چهاردهم
ملاک ارزش عمل (۱)
طهران، اربعین ۱۳۹۶ هجری قمر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
باري الخلاقِ أجمعين، باعِثِ الأنبياءِ والمرسلين
و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا، أَصْلِ الْجُودِ و عَيْنِ الشَّاهِدِ و المَشْهُودِ
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفِيِّ، و عَلَى آلِهِ أَمْنَاءِ الْمَعْبُودِ
و اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ الْأَبَدِيَّةُ الْأَزَلِيَّةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ و مَخَالِفِهِمْ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

میزان ارزش انسان براساس تقوا

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الكَرِيمِ:
﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاتُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱

خداوند علیّ اعلیٰ در این آیه مبارکه، میزان ارزش انسان را براساس تقوا معین کرده و فرموده
است:

«علت اختلاف شمائل و صورت‌ها و اشکال شما در دنیا برای این است که از

یکدیگر شناخته و تمیز داده بشوید؛ (و الا این اختلاف صور و اشکال و هیئات و ألسنه و صداها
و شمائل مختلف، که میزان برای سعادت و نجاح و معیار برای کمال نیست!) هر کدام از شما
که تقوایش بیشتر و زیادتر باشد و در مصونیت الهی قرار گرفته باشد، در نزد پروردگار ارجمندتر
و گرامی‌تر است!»

^۱ سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۶، تعلیقه:

«ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم و شما را در ملت‌ها و قبیله‌های گوناگون جای دادیم، تا باهم طرح آشنایی
و اُفت افکنید! همانا هر کس پارساتر است نزد خدا عزیزتر است، و خداوند به اسرار شما دانا و آگاه است.»

معیار ارزش عمل انسان براساس نیت او

روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ؛ «این است و جز این نیست که قیمت و درجه اعمالی که انسان انجام می دهد، بستگی به نیت او دارد و مرتبه و درجه عمل را باید به حساب نیت، اندازه گیری کرد!»^۱ این روایت را در مصباح الشریعة و منیة المرید و عوالی اللئالی ذکر کرده اند، و مرحوم مجلسی این روایت را در قسمت دوم جلد پانزدهم بحار الأنوار که در اخلاقیات است، ذکر کرده است.^۱ و بحث و دامنه تفکر روی این روایت بسیار مجال دارد.

اصل این روایت در کتب اهل تسنن و در صحیح بخاری^۲ و صحیح مسلم^۳ و سنن ترمذی^۴ و مسند احمد حنبل^۵ وجود دارد. این کتب که از مجامع کتاب های اهل تسنن شمرده می شود، این روایت را با سندهای متصل خود از علقمة بن وقاص به واسطه ای از پیغمبر اکرم نقل می کنند. و مرحوم شهید ثانی در منیة المرید و ابن ابی الجمهور احساسی در عوالی اللئالی و مرحوم مجلسی در بحار الأنوار از این دو بزرگوار نقل می کنند که پیغمبر فرمودند:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَىٰ! فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ

يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ!^۶ و^۷

«تمام اعمال انسان براساس نیتش دارای درجه و قیمت و ارزش می شود و آنچه برای هر شخص باقی می ماند، همان نیت های او است! هر کسی که به سوی خدا و رسول خدا هجرت کند، هجرتش به سوی خدا و رسول خدا است؛ و هر کسی که هجرتش به سوی دنیایی باشد که بخوهد به آن برسد یا به سوی زنی باشد که بخوهد با او ازدواج کند، هجرت او به سوی همان

^۱ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱ و ۲۴۹.

^۲ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲.

^۳ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۸، با قدری اختلاف.

^۴ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۰۰، با قدری اختلاف.

^۵ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵ و ۴۳، با قدری اختلاف.

^۶ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۸۱ و ۳۸۰؛ ج ۲، ص ۱۱ و ۱۹۰؛ منیة المرید، ص ۱۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱ و ۲۴۹.

^۷ معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۰۷، تعلیقه:

«اصل این حدیث در کتب اصول احادیث شیعه نیست، و معلوم است که شهید ثانی و ابن ابی الجمهور که دأب آنها نیز استفاده از روایات عامه در اخلاقیات است، آن را از کتب عامه نقل کرده اند.»

چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است.»

مرحوم شهید ثانی - رضوان الله علیه - در منیة المرید، بعد از ذکر این روایت می‌فرماید:

این روایت از اُسَس و دعائم اسلام است!

یعنی از پایه‌هایی است که اسلام بر آن قرار گرفته است و اَتکا دارد! زیرا که حقیقت اسلام، اَعْمال انسان را بر اساس نیت و مقدار خواستِ نفسی او اندازه می‌گیرد، و سعادت و شقاوت افراد را روی میزان نیت‌های آنان معین می‌کند، و درجاتی که به اَعْمال انسان از جهاد و حجّ و صلاة و صوم و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر و سایر دستورات داده می‌شود، بر پایه نیت او تجزیه و تحلیل می‌شود و با این محک، دارای درجه و قیمت می‌شود! و بعد می‌فرماید: بعضی گفته‌اند: «نیت، ثلث اسلام است؛ چون تمام اعمالی که انسان انجام می‌دهد به سه بخش تقسیم می‌شود: اعمال قلبی، اعمال بدنی و اعمال لسانی و زبانی. نیت از اعمال قلبی است، پس یک ثلث از تمام اعمال انسان را فرا می‌گیرد، بلکه اعظم از دو ثلث دیگر هم هست؛ زیرا که [خود نیت

به تنهایی عبادت است و] ارزش دو ثلث دیگر از اعمال (یعنی اعمال جوارحی و بدنی و اعمال زبانی) هم به نیت بستگی دارد!»

و بعد می‌فرماید:

بزرگان از علمای اسلام که می‌خواستند درسی را شروع کنند، در بحث اوّل درس، این روایت را از پیغمبر اکرم بیان می‌کردند و شرح می‌دادند و روح طلاب را آماده می‌کردند که از پایه اوّل، درس و تحصیل آنها برای خدا باشد و نیت خود را اصلاح کرده باشند!^۱

نقد شبهه‌ای پیرامون ارزش اختراعات مهم در خدمت به بشریت و کارهای خیر غیر

مسلمانان

شاید خیلی شنیده باشید که بعضی‌ها می‌گویند:

خداوند علیّ اعلیٰ به چه دلیل مثلاً فلان مسلمان را به بهشت می‌برد، با اینکه آن مسلمان دارای کارهای خیلی خیلی مهمی نیست و دارای شأنی از شئون اجتماعی نیست و میزان و درجه عالی در عالم اعتبار و دنیا ندارد و کاری انجام نداده است؛ و به چه علت بسیاری از کفّار و مشرکین را به جهنّم می‌برد، با اینکه آنها در دنیا منشأ اثر بوده‌اند و خدمت‌هایی انجام داده‌اند و کارهایی کرده‌اند و زحمت‌هایی کشیده‌اند! حالا دین اسلام نداشته باشند و پیغمبر را به رسالت قبول

^۱ منیة المرید، ص ۱۳۳، با قدری اختلاف.

نداشته باشند، اینها چگونه علت برای شقاء و بدبختی آنها و بالأخره عذاب و عقاب الهی خواهد بود؟!

مثلاً فرض کنید پاستور که میکروب را کشف کرد، و به واسطه این اکتشافش خیلی از امراض را معالجه کرد و مردم به واسطه اکتشاف او می توانند خود را از وبا و طاعون و آبله و بلکه به واسطه گسترش آن علم در زمان های بعدی، از سایر امراض در مصونیت در بیاورند؛ چرا او چون یک مرد مسیحی بوده است باید به جهنم برود؟! یا مثلاً گاليله که حرکت زمین را کشف کرد، یا نیوتن که قوه جاذبه را کشف کرد، یا پاسکال که فلان فرمول ریاضی را در حساب آنجم و افلاک به مرحله ثبوت رسانید، یا ادیسون که قوه برق را کشف کرد، یا اینشتین که اتم را کشف کرد و امثال اینها، چرا بایستی به جهنم بروند با اینکه اینها بودند که دنیا را این طور تر و تازه و زنده و خوب و خیلی با رونق قرار دادند و به این صورت در آوردند که می بینید؟! این طرح سؤال است، و بر همین اساس این سؤال در ذهن ها گسترش پیدا می کند و به این صورت درمی آید که:

افرادی که در کلیساها جمع می شوند و به دین و آیین خود عبادت می کنند، چرا باید به جهنم بروند؟! آن بت پرست هایی که بت می پرستند و به آن اعتقاد دارند، چرا باید به جهنم بروند؟! افرادی که ولایت را قبول ندارند و بر مذهب اهل تسنن هستند و حج و جهاد می کنند و عرفات و مشعر می روند، چرا نباید عملشان مقبول باشد؟! آن وقت یک مشت شیعه که دارای اثری در خارج نیستند، نه مسجدی ساخته اند و نه خدمتی به عالم بشریت کرده اند و نه موشکی به ماه فرستاده اند و نه اتم را شکافته اند و امثال اینها، باید اهل بهشت باشند؟!

بررسی مضرات ضد بشریت برخی اختراعات و اکتشافات بزرگ به واسطه سوء استفاده از آنها

این سؤال از چند جهت تجزیه و تحلیل می شود:

در وهله اول باید دید که آیا کارهای این بزرگان از مللی که خارج از اسلام بودند، من حیث المجموع به نفع بشریت تمام شد یا بر ضرر بشریت؟ این یک مسئله ای است! آیا آن کسی که برق را اختراع کرد، این برق به نفع بشر تمام شد یا بر ضرر بشر؟ آن کسی که اتم را شکافت، این بر ضرر بشریت کار کرد یا به نفع بشریت؟ کما اینکه می گویند: آن کسی که اتم را شکافت، کاغذی برای رئیس جمهور وقت نوشت که: «ما این اختراع را کردیم؛ ولی من بیم دارم از اینکه بشر از این سوء استفاده کند!» و هنوز زنده بود و نمرده بود که بمب اتم کشف شد.^۱

^۱نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳:

من حیث المجموع که حساب می‌کنیم، نمی‌توانیم بگوییم که به‌طور کلی بشریت در سیر ترقی افتاد؛ زیرا قبل از اینکه از این اشعه‌ها به نفع بشر و برای معالجهٔ امراض و امثال آن استفاده کنند، وسیلهٔ نابودی بشر را تهیه کردند و به‌واسطهٔ انفجار یک بمب، آدم‌های بسیاری را کشتند! و قبل از استفاده از کشف میکروب برای جلوگیری از امراض مهلکه در میان افرادی که ضعیف و ناتوانند، آن میکروب را به‌صورتی در میان اقوامی منتشر کردند و مردم را مبتلا به وبا و طاعون و آبله کردند و هزاران هزار نفر را به‌واسطهٔ همین انتشار میکروب کشتند! پس اینها وسیله‌هایی است که اگر در دسترس مردمان صالح قرار بگیرد، انسان می‌تواند استفادهٔ خوب بکند؛ و گرنه استفادهٔ بد می‌شود!

امروزه می‌گویند: «به‌واسطهٔ کشف پنی‌سیلین و عمل جراحی و خدمتی که تریاک به طب می‌کند، می‌تواند جلوی خیلی از امراض را بگیرند، و کودکانی که در زمان‌های سابق به‌واسطهٔ سرخک و آبله و مخملک و سینه‌پهلو و حصبه و سایر امراض می‌مردند، حالا دیگر نمی‌میرند؛ لذا مرگ در میان بشر در سلسلهٔ بچه‌ها کمتر شده است!» این درست است، ولی اینکه می‌گویند: «دائماً این زن باید بچه سقط کند و کم بچه داشته باشد، چون زمین تحمل ندارد و خدا نمی‌تواند روزی بدهد! فرزند کمتر زندگی بهتر! این زن‌ها چه قسم آبستن نشوند و چه قسم بچه را سقط کنند!» و این کارهایی که می‌کنند، همهٔ اینها ضرر و هلاکت است و منجر به جنون و دیوانگی و امراضی است که همهٔ مردم هم متحیرند که این امراضی که سابقاً نبود، چرا پیدا شده است؟! همهٔ اینها نتیجهٔ علم است!

تیغ دادن در کفِ زنگی مست *** به که آید علم، نادان را به دست^۱

امروزه علم در دست جهال است و جهال از این علم، سوء استفاده می‌کنند!^۲

تحلیل نیات و اغراض مخترعین و مکتشفین غیر مسلمان

از این معنا که بگذریم، ببینیم این افرادی که زحمت کشیده‌اند و این اختراعات و اکتشافات را

«در آخرین سال زندگی اینشتین که کنگره‌ای به افتخار او در آمریکا تشکیل شد و خودش هم شرکت کرد، از اختراعش اظهار أسف می‌کرد و می‌گفت: "من نمی‌دانستم که دول ظالم از این اکتشاف من چه سوء استفاده‌هایی می‌کنند! و چگونه با شکافتن اتم، موشک‌های قاره‌پیما می‌سازند و زن و بچه و پیر و جوان را در زیر خروارها خاک و سنگ مدفون و طعمهٔ حریق می‌نمایند!"

این نتایج سوء، چیزهایی بود که در زمان حیات او به وقوع پیوست؛ تا چه رسد به انواع چیزهایی که بعد از او به وقوع پیوسته است!»

^۱ مثنوی معنوی، میرخانی، دفتر چهارم، ص ۳۵۹.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳ - ۳۰۵.

کرده‌اند، کار آنها به چه نیّت و غرضی بوده است؟ آیا واقعاً غرض آنها خدمت و دستگیری از مردم بوده است و قرّبۀاً إلى الله می‌خواستند جماعتی را حفظ کنند و نجات بدهند و از مرگ خلاص کنند و آنها را از گرفتاری‌های جدّی و امراض عصبی در مصونیت قرار بدهند؟! یا اینکه نه، آنها می‌خواستند که به مملکت خودشان خدمت کنند؛ مملکت خودشان در مقابل مملکت دیگر! این اکتشافات را بکنند که آن مملکت تقویت بشود و بمب را بر سر مردم ضعیف بریزد! این اختراعات را که برای نجات بشر نکردند؛ برای حفظ نوع دوستی در حیطة زندگی خود، کشور خود، مملکت خود، دین خود، آیین خود، مرام خود و فامیل خود کردند! پس این فکر از همان فکر حیوانات تجاوز نمی‌کند؛ یک گرگ هم گرگ‌های دیگر را دور خودش جمع می‌کند و با همدیگر اجتماع می‌کنند تا برای پاره کردن گلّه گوسفند حمله کنند! به این قدم نمی‌توان قدم انسانی و قدم شرافت گفت!

اجر دانشمندان بر طبق منظور و غرضشان از اختراعات و اکتشافات

از این معنا گذشته، اگر ما فکر این شخص را بشکافیم و ببینیم این کسی که زحمت کشیده است و روزها را در لابراتوار شب کرده است و شب‌ها را به روز آورده است و فکر کرده است و به اندازه‌ای مستغرق در فکر بوده است که شب عروسی خودش را فراموش کرده است و صبح که شده است به او گفته‌اند: «دیشب شب عروسی‌ات بود!» و او گفته است: «عجب!» حالا این شخص برای چه این کارها را کرده است؟ برای اینکه اخلاقش صالح بشود و از بخل و حسد و شهوت‌طلبی و غضب بیرون بیاید و پاک و طاهر بشود؟! یا برای اینکه به او بگویند: «آقا مخترع بود!» و مجسمه او را بسازند و در لابراتوارها بگذارند، اسمش در تاریخ بماند، لیسانس بگیرد، مدال بگیرد، و همین افتخارات و حساب‌هایی که تمام بنی‌آدم به‌عنوان فخریه، افکار و اعمال خود را برای آن انجام می‌دهند؟! از این دیگر تجاوز نمی‌کند! ما در تاریخچه کدام یک از اینها می‌بینیم که بگوید: «من این کارها را برای طهارت و پاکیزگی خودم و جامعه، برای از بین رفتن دزدی‌ها، برای از بین رفتن شراب‌خواری‌ها، برای جلوگیری از جنایات و برای اصلاح اخلاق و طهارت باطن انجام داده‌ام!» اصلاً لفظ طهارت باطن را نمی‌فهمند و درک هم نمی‌کنند! خُب این زحماتی که اینها کشیدند، برای چه بود؟ برای یک منظور و غرضی بوده است که آن منظور و غرض را خدا به آنها می‌دهد و اجر آنها را می‌دهد؛ چون هر کس هر کاری انجام بدهد، خدا اجر او را می‌دهد! اما اجر برای چیست و بر طبق چیست؟ خواست انسان هر چه باشد، اجرش بر طبق همان است! آقایان محترمی که اینجا تشریف آورده‌اید، هر کس نظری برای آمدنش دارد، آن اجرش است و اجرش را می‌گیرد. بعضی‌ها فقط برای صلۀ رحم آمده‌اند، اجرشان این است؛

بعضی‌ها آمده‌اند تا در مجلس سیدالشهدا علیه السلام شرکت کنند، اجرشان این است؛ بعضی‌ها حاجتی دارند و آمده‌اند که توسلی پیدا کنند تا شاید به برکت روز اربعین، آن حاجتشان داده بشود، و آن اجرشان داده می‌شود؛ و هم چنین مقاصد دیگر!

آدم که صبح از منزلش بیرون می‌رود تا از دکان عطاری یک سیر قند یا دو مثقال چایی بخرد، وقتی در دکان عطاری می‌رود، می‌گوید: «آقا یک سیر قند یا دو مثقال چایی بده!» و او به انسان می‌دهد و پولش را هم می‌گیرد. بعد انسان اگر باز هم بایستد، او می‌گوید: «چرا ایستاده‌ای؟ مگر مقصدت این نبود؟ من دادم، دیگر چه می‌خواهی؟» انسان باید برگردد، مقصدش این بود و به مقصدش رسیده است!

آن کسی که مقصدش این بود که اختراع کند تا مجسمه او را بسازند، خب ساختند؛ جلوی اسم او بگویند: دکتر! پرفسور! مهندس! دارای نشان فلان! خب به او گفتند، بیش از این غرض و مقصدی ندارد! یا خدای نا کرده اگر مقاصد سوء دیگری هم داشته باشد که مثلاً مردم نابود بشوند، خب به آن مقصد هم که رسید و نتیجه این اختراعات هم که ظاهر شد! حالا این شخص در پیشگاه پروردگار می‌آید و می‌گوید: خدایا، من بهشت می‌خواهم، و می‌خواهم در اعلیٰ علیین زندگی کنم!

- خب به چه دلیل و به چه مقصدی؟ طالب اینجا بودی و اینجا را نمی‌خواستی!

- خدایا! تو مگر عادل نیستی؟

- چرا من عادل!

- پس چرا مرا اینجا آوردی؟ - خودت خواستی اینجا بیایی! مگر نخواستی اینجا بیایی؟ من

تو را همان جایی که خواستی، آوردم!

- من در دنیا زحمت کشیدم!

- زحمت کشیدی برای چه؟ همان را که برای آن زحمت کشیدی، به تو دادم؛ دیگر از ما چه

می‌خواهی؟!

اجر و پاداش اعمال براساس نیت و مقصود افراد

درس خواندی و عالم شدی که یقال له: إِنَّهٗ رَجُلٌ قَارِئٌ! «بگویند: آقا خوب صحبت می‌کند

و قاری خوبی است، و شخصی اهل تکلم و سخنرانی است و موعظهٔ بلیغ می‌کند!» فَقَدْ قِيلَ ذَلِكْ؛

«خب به تو گفته شد!» امروز از ما چه می‌خواهی؟ مگر برای این جهت کار نکردی؟! به مقصدت

رسیدی!

جود و بخشش کردی حَتَّىٰ قِيلَ لَكَ: إِنَّكَ رَجُلٌ جَوَادٌ! «تا بگویند: آقا دست به جیب است،

خیلی پول خرج می کند، سفره می اندازد، انفاق می کند و به فقرا رسیدگی می کند!» فقد قيل ذلك!

۱ مجموعه الرسائل، أسرار الصلاة، الشهيد الثاني، ص ۳۸:

«عنه صَلَّى الله عليه وآله وسلم: إنَّ أوَّلَ مَنْ يُدْعَى يومَ القيامةِ رجلٌ جَمَعَ القرآنَ، ورجلٌ قُتِلَ في سبيلِ الله، ورجلٌ كثيرُ المالِ.

فَيَقولُ اللهُ عزَّوجلَّ للقارئِ: «ألمَ أعلِّمَكَ ما أنزلتُ علىَّ رسولِي؟!» فيقولُ: «بلى يا ربُّ!» فيقولُ: «ما عمِلتَ فيما عَلِمْتَ؟» فيقولُ: «يا ربُّ، قمتُ به في آناء اللَّيْلِ و أطرافِ النَّهارِ.» فيقولُ اللهُ: «كَذَبْتَ!» و يقولُ الملائكةُ: «كَذَبْتَ!» و يقولُ اللهُ تعالى: «إنَّما أَرَدتَ أن يُقالَ: فلانٌ قارئٌ! فقد قيلَ ذلك!» و يُؤتَى بِصاحبِ المالِ؛ فيقولُ اللهُ تعالى: «ألمَ أوسَّعْ عليكِ حتَّى لم أدعَكَ تَحْتَاجِ إليَّ أحدٍ؟!» فيقولُ: «بلى يا ربُّ!» فيقولُ: «فماذا عمِلتَ فيما آتَيْتَكَ؟» قالَ: «كُنْتُ أصِلُّ الرَّجِمَ و أتصدَّقُ.» فيقولُ اللهُ: «كَذَبْتَ!» و يقولُ الملائكةُ: «كَذَبْتَ!» و يقولُ اللهُ سبحانه: «بَلْ أَرَدتَ أن يُقالَ: فلانٌ جوادٌ! و قد قيلَ ذلك!»

و يُؤتَى بِالَّذِي قُتِلَ في سبيلِ اللهِ؛ فيقولُ اللهُ: «ما فَعَلتَ؟!» فيقولُ: «أمرتُ بِالجِهادِ في سبيلِكَ، فقاتلتُ حتَّى قُتِلتُ.» فيقولُ اللهُ: «كَذَبْتَ!» و يقولُ الملائكةُ: «كَذَبْتَ!» فيقولُ اللهُ: «بَلْ أَرَدتَ أن يُقالَ: فلانٌ جَرِيءٌ و شجاعٌ! فقد قيلَ ذلك!» ﴿﴾ ثمَّ قالَ رسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلَّم: أوَّلُك خَلقُ اللهُ تُسَعَّرُ بِهِم نارُ جَهَنَّمَ! ﴿﴾ ترجمه: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند:

نخستین کسانی که در روز قیامت خوانده می شوند، مردی است که قرآن را جمع کرده است و مردی است که در راه خدا کشته شده است و مردی است که مال فراوانی داشته است.

خداوند عزوجل به قاری قرآن می فرماید: «مگر آنچه را که بر رسول خود فرو فرستادم، به تو تعلیم ننمودم؟!» او می گوید: «بله ای پروردگار من، تعلیم فرمودی!» خداوند متعال می فرماید: «پس درباره آنچه که علم و اطلاع پیدا کردی، چه عملی انجام دادی؟» او می گوید: «پروردگارا، من در ساعات هر شب و ابتدا و انتهای هر روز با خواندن قرآن به عبادت تو برخاستم.» خداوند می فرماید: «دروغ می گویی!» و ملائکه نیز می گویند: «دروغ می گویی!» و خداوند در این هنگام می فرماید: «همانا مقصود تو آن بود که گفته شود: فلانی اهل قرآن است! و همین هم گفته شد!»

بعد از آن، فرد متمول و صاحب مال را می آورند؛ خداوند از او سؤال می کند: «مگر من تو را از جهت مالی در وسعت و گشایش قرار ندادم و تو را از تمام مردم بی نیاز نکردم؟!» او می گوید: «آری ای خدای من!» خداوند می فرماید: «پس درباره آنچه به تو دادم، چه عملی انجام دادی؟» می گوید: «من همیشه صلۀ رحم بجا می آوردم و صدقه می دادم.» خداوند می فرماید: «دروغ می گویی!» و ملائکه نیز می گویند: «دروغ می گویی!» و خداوند سبحان در این هنگام می فرماید: «تو این کارها را می کردی تا بگویند: فلانی جواد و بخشنده است! و این را هم گفتند!»

بعد از آن، فردی را که در راه خدا کشته شده است می آورند؛ خداوند به او می فرماید: «تو چه کردی؟!» او می گوید: «بار

«خب به تو گفتند!» امروز چه می‌خواهی؟! تمام اعمال روی حساب است:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَىٰ! فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ

وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ!

مرحوم شهید عجیب فرموده است: «این روایت از اُسُس و دعائم اسلام است!» و علمای

بزرگ همیشه در جلسه اول درس، روی این روایت بحث داشته‌اند!

آن شخص با پیغمبر حرکت کرده و به مدینه آمده است؛ اما برای چه آمده است؟ در غار هم

با پیغمبر بود و یار غار پیغمبر هم بود؛ اما برای چه مقصودی با پیغمبر به مدینه آمده است؟ آیا

حساب به همین عمل خارجی است که پیغمبر انجام داد؟ خب او هم انجام داده است! یا نه،

خدا از این عالم ظاهر می‌گذرد و به اهداف و قلوب انسان‌ها نگاه می‌کند، نه به پیکره عمل آنها!

مسجد بسیار بزرگی ساخته می‌شود که در این دنیا خیلی شکل و شمائل و کاشی و تذهیب

دارد - در این زمان‌ها دیده شده است که مساجد را با طلا تذهیب می‌کنند، با اینکه حرام است

که انسان مسجد را به طلا تذهیب کند!^۱ یک وقت ما خدمت آقای اخوی عرض کردیم که

نماز خواندن در چنین مساجدی که تذهیب طلا داشته باشد، اصلاً اشکال دارد!^۲ - و خیلی هم

سر و صدایش زیاد است و کار از نقطه نظر ظاهر چشم گیر است و پیکره عمل بزرگ و درشت

است؛ اما از نقطه نظر معنا حساب می‌کنند! کرام‌الکاتبین هست، ملائکه موکل هستند؛ می‌گویند:

این به چه غرضی بوده است؟ آن به چه غرض بوده است؟ این به چه نیّتی بوده است؟ آن به چه

نیّتی بوده است؟

انسان را که در آنجا می‌برند، می‌گوید: «آقا من یک میلیون آجر روی هم گذاشتم تا این

مسجد درست شد!»

می‌گویند: «قبول است؛ اما برای چه ساختی؟ برای اینکه سر در مسجد بنویسند: این مسجد

به سعی و اهتمام جناب آقای حاج فلان ساخته شده است؟! فقد قیل ذلک؛ خب گفتند! اینجا چه

خدایا، تو امر به جهاد در راهت فرمودی، و من هم جنگ کردم تا در راه تو کشته شدم!» خداوند می‌فرماید: «دروغ

می‌گویی!» و ملائکه نیز می‌گویند: «دروغ می‌گویی!» و خداوند در این هنگام می‌فرماید: «بلکه تو می‌خواستی که گفته

شود: فلانی شجاع و بی‌باک است! و همین هم گفته شد!»

سپس رسول خدا فرمودند: این افراد، مخلوقات هستند که آتش جهنّم به واسطه آنها ملتهب و گداخته می‌گردد!» (محقق)

^۱المبسوط، ج ۱، ص ۱۶۰؛ شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۱۱۷.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت ساخت مساجد، رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، نور ملکوت مسجد، ص

۲۴۵ - ۲۵۷.

می خواهی؟! اینجا جای پرش است؛ آیا تا به حال پریده‌ای که خودت را اینجا بیندازی یا نه؟! در دنیا به تو داد و بیداد کردند که پرش کن و خودت را اینجا بینداز و در آن ظواهر گرفتار نشو! آلوده و خسته‌ات می‌کند! طیاره‌ات سنگین است و بنزین می‌خواهد، بنزین‌گیری کن و طیاره‌ات را بلند کن! تو دنبال بنزین نرفتی و مدام این طیاره را با آشغال پر می‌کردی؛ این طیاره هم خوابید و نتوانست بلند شود! در همان افکار و خیالات و اوهامی که بودی، همان‌جا دفنت می‌کنند و آنجا قبر تو است! جای پاکان و نیکان، جا و مقصد تو نیست! اینجا نمی‌خواستی بیایی و نمی‌توانی بیایی و همّت هم نداری که بیایی! چرا از خدا تقاضا می‌کنی که خدایا، چرا ما را به بهشت نمی‌بری؟! خودت نمی‌خواستی به بهشت بیایی! اگر در بهشت هم باز بشود، کسی نمی‌تواند در آن برود! مگر الآن درهای بهشت باز نیست؟! مگر این همه دعوت‌ها به بهشت نیست؟! چرا حرکت نمی‌کنند و به بهشت نمی‌روند؟!

حیات جاهلی به واسطه حرکت در مسیر اهواء نفسانی و حیات طیبه به واسطه حرکت

به سوی حق (ت)

بنابراین، عمل دائر مدار نیت است. اینجا دیگر اگر انسان بخواید، می‌تواند بحث را خیلی گسترش بدهد، و آن‌قدر شواهد در اخبار زیاد است، اِلٰی مَا شَاءَ اللّٰه!

۱ ﴿وَمَنْ يَخِرُّجٌ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْآلَمَاتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

[در مردمان جاهلی، ایمان] به ولایت و ایمان به پیغمبر نبود. در آراء و افکار خودشان و در ظلمات و غش و کدورت قلبی غوطه‌ور بودند و براساس منویات و آرزوهای شیطانی می‌مردند.

ما که مردمان جاهلی را معیب می‌دانیم، برای این جهت است که روششان غلط است. حالا اگر پیغمبر آمد و کسی این پیغمبر را نشناخت، یا از او تبعیت نکرد، یا اسلام آورد ولی ایمان نداشت، یا ایمان داشت ولی ایمانش آن‌طوری که باید و شاید رهبر او نبود، و یا آن‌طوری که باید و شاید پیروی واقعی از آنها نکرد، این فرد عین همان مردمان جاهلی می‌باشد. مردمان جاهلی که افراد خاصی نبودند که خداوند به خصوص آنها نظر غضب داشته باشد، و افرادی که بعداً در زمان پیغمبر، اسلام می‌آورند، یک تافتة جدا بافته‌ای باشند؛ نزد او، نظر رحمت و غضب نسبت به همه علی السوئیة است!

آن کسی که در زمان جاهلی در آراء و اهواء نفسانی گرفتار بوده است، به واسطه پیروی از هوای نفس مورد سرزنش و مؤاخذه است؛ و الا در آن زمان جاهلی هم کسانی بودند که دنبال حق می‌گشتند و از آراء و افکار و اهواء خود تبعیت نمی‌کردند، مثل سلمان فارسی. سلمان فارسی در زمان \llcorner جاهلی بود، و چقدر دنیا را گشت و چقدر خون دل خورد تا اینکه بالأخره به مدینه آمد و خدمت پیغمبر رسید! ^۲ می‌گویند: سلمان سیصد سالش بود ^۳ و عمرش دویست و پنجاه سال بیشتر از پیغمبر بود. قبل از اینکه پیغمبر به دنیا بیاید، دویست و پنجاه سال از بزرگان و موبدان موبد بود و دنیا را

علت خلود در جهنم یا بهشت

از امام سؤال می‌کنند: افرادی که در دنیا چهل سال، پنجاه سال یا شصت سال گناه کرده‌اند، چرا اینها در آتش مخلّد باشند؟ این از عدل خدا است؟! بنده‌ای چهل سال در دنیا آدم‌کشی و هر جنایتی که شما بگویید کرده است، بالأخره مسئول بوده است! صد سال، دویست سال عمر کرده است و جنایت کرده است؛ خدا او را در آتش مخلّد کند، این عدل خدا است؟! شخصی در دنیا آمده است و صد سال تمام طاعات را انجام داده است؛ خب خدا به اندازه صد سال هم او را در بهشت ببرد! نه، رحمت خدا بر او غلبه کند و دویست سال یا سیصد سال ببرد! ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛^۱ او را ده برابر، یعنی هزار سال در بهشت ببرد! اما چرا در بهشت مخلّد باشد؟! حالا اگر در باب رحمت بگوییم که آن عفو و کرم اقتضا می‌کند که در بهشت مخلّد باشند؛ اما درباره جهنمی‌ها ظلم است که بگوییم: کسی چند سال گناه کرده است، خدا او را مخلّد در عذاب کند!

سیر کرده بود و گمشده داشت. اگر در همان زمان می‌مُرد و به پیغمبر هم نمی‌رسید، به مُردن جاهلی نمرده بود، چون او دنبال حق می‌گشت؛

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْوَيْلُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

اگر سلمان که دنبال پیغمبر بود، قبل از اینکه به پیغمبر برسد می‌مُرد، او باز هم به مُردن مردمان جاهلی که نمی‌مُرد! او در راه وصول به پیغمبر و خدا بود، ﴿فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾!

اما اگر کسی در زمان اسلام هم دنبال پیغمبر و دنبال امام نباشد و حرف آنها را گوش نکند و به آراء و اهواء شخصی خودش مراجعه بکند، او مانند همان افرادی است که در زمان جاهلی بوده‌اند! (علامه طهرانی)

^۱ (سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۶:

«و کسی که برای مهاجرت از خانه خود خارج شده است و در نیت دارد که خود را به خدا و رسول خدا برساند ولی مقصودش لباس تحقّق در بر نکرده است و در بین راه، مرگ او را در گرفت، اجر و مزد او بر عهده خدا است و البته خداوند غفور و رحیم است.»

^۲ (الطّبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۶ - ۵۹؛ السّیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۱۴ - ۲۱۸؛ کمال الدّین، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۶۵.

^۳ (جهت اطلاع راجع به اقوال مختلف پیرامون طول عمر سلمان فارسی، رجوع شود به نفس الرّحمن فی فضائل سلمان، ص ۶۴۷ - ۶۵۰.

^۱ (سوره أنعام (۶) آیه ۱۶۰. ترجمه:

«هر کس عمل نیکی انجام دهد، برای او ده برابر پاداش خواهد بود؛ و هر کس عمل بدی انجام دهد، جز برابر آنچه انجام داده است، جزائی به او داده نخواهد شد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» (محقّق)

جوابش را امام بیان کردند و فرمودند: این عملی که او در دنیا انجام داده است و این گناهانی که کرده است، شصت سال بود و محدود بود. او الآن که دارد می‌میرد، می‌گوید: «خدایا مرا نکش! باز هم در دنیا باشم و عمرم زیادتر بشود!» همه ما تقاضایمان این است! تا مریض می‌شویم می‌گوییم: «خدایا ما را شفا بده!» همه می‌خواهند که خدا طول عمر بدهد! انسان به هر کاری که مشغول است، می‌گوید: «خدا به من طول عمر بدهد که همین کار را بکنم.» هیزم‌شکن هیزم می‌شکند، نجار رنده می‌کند، آهنگر جوشکاری می‌کند، طبیب طول عمر می‌خواهد که باز هم افراد دیگری را معالجه کند، عالم عمر می‌خواهد که مثلاً چندتا کتاب دیگر بنویسد، یک آدم معصیت‌کار که از خدا طول عمر می‌خواهد برای این است که باز هم معصیت کند، آدم زناکار که این فعل قبیح ملکه او شده است، می‌خواهد زندگی کند که باز هم به این عمل مشغول باشد. الآن که دارد می‌میرد با این حسرت و ندامت از دنیا می‌رود که من دارم می‌میرم، اما چرا بیش از این مقداری که توانستم جنایت کنم، جنایت نکردم؟! عمل ظاهر آنها پنجاه سال، شصت سال است؛ اما آن نیت و هدف و فکر آنها چقدر است؟ فکرشان این است که اگر ما در این دنیا مخلّد باشیم، همین اعمال قبیح را انجام می‌دهیم!

آن عالم، عالم باطن است و صحبت با باطن انسان و با سیر انسان است؛ نه با ظاهر انسان. آنجا خدا با فکر آدم صحبت می‌کند؛ نه با زبان ظاهری، که انسان بخواهد دروغ بگوید! باطن انسان جواب می‌دهد که نیت انسان چیست! نیت انسان، جهنمی است؛ نیت انسان، شقی است؛ نیت انسان، جانی است! نه اینکه بدن انسان جانی است و نیت در مقام طهارت خود مانده است! اگر این طور باشد که خیلی خوب است، برقی می‌زند و آتشی می‌آید و انسان را از ظاهر تطهیر و ظاهر می‌کند و انسان در بهشت می‌رود؛ چون باطنش آلوده نیست، ظاهرش آلوده است و به واسطه تب، سرماخوردگی، زلزله، سکرات موت و یا عذاب قبر ظاهر می‌شود! اما آن کسی که باطنش خراب است، باید به اندازه‌ای که نیت باطنش کشش دارد، در جهنم برود و بسوزد! انسانی هم که در بهشت می‌رود، به همان مقداری که دید باطن او کشش دارد، می‌تواند از نعمت‌های بهشت استفاده کند؛ ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾!^۱ اشتهای نفس مختلف است و هر کس یک اشتهایی دارد و در یک درجه از بهشت

^۱ رجوع شود به ص ۳۷.

^۲ سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

«و در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتها کنند و دیدگانشان از آن لذت برد، موجود است؛ و شما در این بهشت‌ها جاودانه می‌مانید!»

زندگی می‌کند و به نعمت خاصی از نعمت‌های بهشت متنعم است!^۱
 انسان را که در قبر می‌گذارند، قبر انسان را تا مَدَّ بَصَرِهِ؛^۲ «به اندازه‌ای که چشم آن مُرده می‌تواند ببیند» باز می‌کنند! مَدَّ و کشش آن تا چه اندازه است؟ بعضی‌ها را که در قبر می‌گذارند، این قدر چشمشان تاریک است که یک وجب جلوی خودشان را هم نمی‌توانند ببینند! اندازه قبر معلوم است، اما قبر آنها کمتر از آن مقدار است، لذا دیوارهای قبر استخوان‌های آنها را در همدیگر می‌فشارد! اما بعضی‌ها دید چشمشان زیاد است، یک میلیون، دو میلیون، سه میلیون، چهار میلیون! مثلاً دید چشمشان به عالم عقل رسیده است و اسماء و صفات خدا را طی کرده و به عرش رفته است؛ دید تا آنجاها رفته است! حالا که مرده است، چشمش را باز می‌کند و قبر او به اندازه دیدش گشاده می‌شود. پس هر کس که در قبر خودش می‌رود، مقدار وسعت قبرش به خودش باز می‌گردد و دایره مدار دید او و اندازه دید او است! دید هم این دید ظاهری نیست، بلکه دید دیگری است.

ملاک الهی بودن تبت و مقصود علما و دانشمندان

خب حالا این مکتشفین که آمدند و این زحمت‌ها را کشیدند، خدا همه اجر آنها را می‌دهد. خدا به اندازه سنگینی یک ذره ظلم نمی‌کند، نه به مسلمان، نه به مجوس، نه به یهودی، نه به آن مذاهبی که کنفوسیوس و بودا دارند؛ به احدی ظلم نمی‌کند! هر کسی هر چه خواسته است، خدا به او داده است: یهودی مقصدی دارد که دنبالش می‌رود، نصرانی مقصدی دارد، مشرک مقصدی دارد، مسلمان مقصدی دارد، زن مقصدی دارد، مرد مقصدی دارد؛ تمام این عالم دارند از خدا روزی می‌خورند!

﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۳ «[تحقیقاً خداوند] به حساب همه می‌رسد، تند و خیلی خیلی مرتب هم می‌رسد!» و همه را به اندازه فکر و ارزش خودشان کامیاب می‌کند و هر کس را در مقام خودش قرار می‌دهد! اما آن کسی که می‌خواهد در مقام طهارت برود، او دیگر اختراع برایش فایده‌ای ندارد؛ مگر اینکه برای سعادت بشر و برای خدا باشد، و اگر به او بگویند: «آقا این کاری که می‌کنی، ضرر و اثر منفی دارد!» بگویند: «این کار را نمی‌کنم!»

آقای علامه حاج سید محمدحسین طباطبائی - آدام الله ظلّه - برادری به نام آقا سید حسن داشتند که از خود ایشان یک یا دو سال کوچک‌تر بود، و او هم مرد عجیبی بود! آقای سید

^۱المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۱.

^۲الکافی، ج ۳، ص ۲۳۹.

^۳سوره غافر (۴۰) آیه ۱۷.

محمدحسین طباطبائی می فرمودند:

برادر ما یک کتاب در فنّ موسیقی نوشته بود، به این معنا که آوازه‌های مختلف چه اثراتی در روح دارد. مثلاً برای بچه که لالایی می‌گویند، چه حالی در او پیدا می‌شود که او را به خواب می‌برد؛ برای شتر که حُدی می‌خوانند، چه

حالی در روان او پیدا می‌شود که او چندین شبانه‌روز راه می‌رود و بار را به منزل می‌رساند تا اینکه از گرسنگی می‌میرد و روی زمین می‌افتد؛ یا آهنگ‌ها و صداهای مختلف برای انسان از نقطه نظر فنّ خودش که فنّ عرفان و توجّه به پروردگار بوده است، چه تأثیراتی دارد! یک چنین کتابی نوشته بود، و کتاب هم نفیس بوده است! بعد متوجّه شده بود که اگر این کتاب بماند، مردم از آن سوء استفاده می‌کنند، نه حُسن استفاده؛ لذا کتاب را سوزانده بود و از بین برده بود و نابود کرده بود که بعد از خودش یک هم‌چنین کتابی نماند! اگر آن کتاب به دست چند نفری مانند خود او می‌رسید، از آن خیلی استفاده‌های خوبی می‌کردند! اما چون این علم به دست جاهل می‌رسد و سوء استفاده می‌کند، او از این علم گذشت تا این کتاب از او نماند!

تفاوت میزان ارزش عمل در عالم اعتبار و در عالم حقیقت

بنابراین هر عملی که انسان انجام بدهد، یک ظاهر و پیکر خارجی و یک باطن و جانی دارد. میزان ارزش عمل از نقطه نظر عالم اعتبار، همین پیکرهای خارجی است، و پیکر عمل هرچه بزرگ‌تر و چشم‌گیرتر باشد، می‌گویند: آن عمل بهتر است! هرچه جمعیت زیادتر باشد، می‌گویند: این عمل بهتر است! انسانی که شب‌ها تا به صبح عبادت کند، مثل ربیع بن خثیم که شب‌ها تا به صبح بیدار بود،^۱ می‌گویند: این عمل، خیلی خیلی مهم است! اما اگر ظاهر عمل کم باشد، قدر و قیمتی ندارد! بارگاه امیرالمؤمنین قیمتی ندارد، چون بارگاه نداشت و خود حضرت دوتا طمر^۲ کهنه بر تنش بود! مالک اشتر قیمتی نداشت و مردم آشغال سبزی به صورت او پراندند،^۳ چون در ظاهر پیکری نداشت! اما دستگاه معاویه بارگاه داشت، سفره داشت، غذاهای متنوع داشت، پول‌ها می‌داد، چشم‌گیر بود و خیلی مهم بود! طوری بود که اگر کسی می‌خواست از آن منظره تجاوز کند، مشکل بود! اصلاً می‌ربود! در مجلس او حاضر می‌شدند و هنگام ظهر یک سفره کشیده می‌شد که انواع و اقسام غذاها در آن بود، غذاهایی بود که از روغن مغز سر

^۱ مصباح الشریعة، ص ۸۹.

^۲ لغت‌نامه دهخدا: «طمر: جامه کهنه.»

^۳ نهج البلاغة (عبد)، ج ۳، ص ۷۰.

^۴ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲.

بعضی از پرندگان خاص با عسل خاص و زعفران خاص تهیّه می‌کردند!^۱ هر کسی حاضر است سر این سفره بیاید و بهره‌مند شود! اما در دستگاه امیرالمؤمنین این سفره نبود؛ آنبان خشکیده‌ای بود که مهر آن را می‌شکافت و در آن را باز می‌کرد و از آن می‌خورد!^۲ مردم جاهل به این توجّه نمی‌کنند و به آن توجّه می‌کنند!

اما باطنی در این هست! باطن را همه نمی‌فهمند؛ افراد دراک می‌فهمند که قضیه چیست! مسئله، خیلی مهم است! انسان باید درک کند که این سفره‌ای که درست می‌شود، از کجا درست شده است؟ برای کیست؟ برای کدام پیر زن است؟ برای کدام شخص یتیم است؟ این برای بیت‌المال مسلمین است و باید صرف مسلمین بشود، اما تبدیل به این صورت شده است! وضع این سفره براساس باطل و ظلم است، و گسترش آن خلاف عدل است! این سفره برای صید کردن ارواح مردم است، تا مردم را به سوی جهنم صید کند و بر باید! اینها دقت‌هایی است که باید در معنا به کار برود تا روحیه این سفره معلوم بشود! اما این نظرها نیست؛ مردم می‌آیند و سر سفره می‌نشینند و می‌روند، و بر روح معاویه صلوات هم می‌فرستند و تمام می‌شود و می‌رود! اما آن کسانی که دید بیدار دارند، تمام این مذاقه‌ها را می‌کنند و لب نمی‌زنند و یک قدم هم نزدیک نمی‌شوند و می‌گویند: «اینجا شرک است، بت پرستی است، خدعه است! اینها شیرینی نیست؛ زهر است! اینها غذای لذیذ نیست؛ اینها آتش جهنم است، اینها چرک است، اینها صدید است، اینها حمیم است و امثال اینها!» اینها خوب درک می‌کنند!^۳

جاودانگی در بهشت یا جهنم به سبب نیت بر تداوم عمل ثواب یا ارتکاب معصیت

در دنیا

امام می‌فرماید:

کسانی که در جهنم مخلّد می‌شوند، چون نیتشان این بوده است که اگر در دنیا مخلّد باشند، دائماً معصیت و جنایت کنند؛ و مؤمنین که در بهشت مخلّد می‌شوند، چون نیتشان این بوده است که هر چه عمر کنند، باز هم عمل خیر و کار ثواب انجام بدهند!^۴ یک وقت شخصی است که عاشق عبادت است و شب‌ها برمی‌خیزد و عبادت می‌کند، و یا

^۱ التذکرة الحمدونیّة، ج ۱، ص ۶۹.

^۲ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۶؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۹۸؛ الغارات، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۷.

^۳ رجوع شود به الأربعون حدیثاً، رازی، ص ۸۱، الحکایة الرابعة.

^۴ المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۱.

شخصی است که خیلی ناراحت است که چرا من کسلم و نمی‌توانم عبادت کنم، و اگر سالم بشوم عبادت می‌کنم؛ حالا که این شخص می‌خواهد بمیرد، ناراحت است برای اینکه چرا خدا دیگر به من عمر نداده است که شب‌ها عبادت کنم! اگر عمر این شخص تجدید بشود و مرگش از بین برود و سی سال دیگر به او عمر بدهند، او باز شب‌ها عبادت می‌کند! اما یک‌وقت آدمی است که شب‌ها کمند می‌اندازد و دنبال دزدی می‌رود و پنجاه سال هم این کار را کرده است؛ حالا که این می‌خواهد بمیرد، می‌گوید: خدایا به من عمر بده تا سالم بشوم و فردا شب هم کمند بیندازم! پنجاه سال دیگر هم که عمر کنم، باز هم همین کار را می‌کنم! پس حساب خیلی خیلی دقیق است!

از اینجا انسان می‌تواند از لطف و کرم خدا خیلی خوشحال شود! در روایات داریم: افرادی هستند که می‌خواهند خدمتی بکنند ولی پول ندارند، مثلاً آرزو دارد که حج برود ولی پول ندارد که برود، و الآن که موسم حج می‌شود و زوار هم دارند برای حج حرکت می‌کنند و او نگاه می‌کند و حسرت می‌کشد، به او می‌گویند: آقا جان، غصه نخور! در خانه خودت بنشین؛ ثواب حرکت، ثواب إجماع، لَبَّیک، طواف، نماز، سعی، وقوف و قربانی، همه‌اش در نامه عملت هست و همه آن کارها را هم انجام داده‌ای! روز قیامت خدمت پروردگار می‌آید و نامه عملش را به دستش می‌دهند: یک حج، دو حج، سه حج، ده حج، عمره و...!

- آخر من کی حج رفتم؟! -

- در سنه فلان حج رفتمی، در فلان زمان عمره رفتی، در فلان زمان قبر حضرت سیدالشهدا را

زیارت کردی و...!

- چند مرتبه؟

- إلی ماشاءالله!

- آخر من کی رفتم؟! خدایا تو که صادقی و صادقین را دوست داری، من که این کارها را

نکرده‌ام، چرا اینها را در اعمال ما نوشته‌ای؟! -

تعجب می‌کند! بیچاره خودش مریض و فقیر و مفلوک است، در نامه عملش می‌نویسند: این هزار بنده در راه خدا آزاد کرده است، سفره‌ها انداخته است، اطعام‌ها کرده است، مسجدها ساخته است! می‌گویند: آن روز که حرکت می‌کردی و نگاهت به فقرا افتاد، در دلت دعا نکردی: «ای کاش من داشتم و به تمام اینها انفاق می‌کردم؟!» همین نیت آمد و در اینجا برای تو درست کرد که تو هزار بنده را اطعام کردی و هزار بنده را آزاد کردی! اما به شرط اینکه اگر پول به دستش بدهند، این کار را بکنند؛ نه مثل بعضی که وقتی ندارند، می‌گویند: «این کار را می‌کنیم و آن کار را می‌کنیم!» اما وقتی که پول در دست آمد، فراموش می‌کنند! خدا هم سرش کلاه نمی‌رود، خیلی دقیق است و حساب‌گر خوبی است! اما اگر واقعاً این‌طور باشد که وقتی در مسند کار

نیست و می‌گوید: «اگر من در مسند کار واقع بشوم، چنین خدمت می‌کنم و چنان خدمت می‌کنم!» وقتی در مسند کار هم آمد این کار را بکند، و اگر پول دستش آمد همان سفره را ببندازد، همان غلام را آزاد بکند، همان حج را برود و همان جهاد را بکند! اگر این طور بود، تمام اینها در نامه عمل او هست!^۱

کیفیت عدل خداوند در محاسبه اعمال انسان

بنابراین ما هیچ وقت از خداوند علیّ اعلیٰ گِله نداشته باشیم که چرا به ما پول ندادی تا ما خانه خدا را بنا کنیم، قبر حضرت سیدالشهدا را بسازیم، قبر امیرالمؤمنین را بسازیم و...! خدا هم صریح جواب ما را می‌دهد و می‌گوید: «راست می‌گویی، همه این کارها را کرده‌ای، بیا و به نامه عملت نگاه کن! قبر حضرت سیدالشهدا را بنا کردی، حرم امیرالمؤمنین را ساختی، آینه‌کاری کردی، قرآن چاپ کردی، مسجدها ساختی! این قدر در نامه عملت می‌ریزم که نمی‌توانی حسابشان کنی!» اما اگر راست نباشد، می‌گوید: «واقعاً می‌خواستی این کار را بکنی یا نه؟» می‌گویی: «بله!» بعد می‌آیند و پای امتحان نشانت می‌دهند که ما راه را برای تو باز کردیم، ولی خودت بستی! گفتمی! اما عمل نکردی! هنگامی که وسیله و سبب در دست تو نبود، نیت بود؛ اما وسیله که دادیم، پس زدی!

پس خدای علیّ اعلیٰ خیلی عادل است! این قدر عادل است که هر کس را می‌برد و در جای خود و مقام خودش قرار می‌دهد، و تمام اشکالات و گله‌ها هم از بین می‌رود! اشکالات و گله‌ها تا آنجایی است که انسان می‌خواهد با فکر خودش در مقام انطباق با عالم ظاهر، کار خدا را بررسی کند و حجّت را علیه او تمام کند؛ اما وقتی که انسان را از این مرحله عبور می‌دهند و با حساب واقع اندازه‌گیری می‌شود، می‌بیند عجیب‌خدایی است! آن وقت همه از خدا راضی می‌شوند و دیگر هیچ‌کس از خدا گله‌ای ندارد، و حجّت خدا بر همه افراد تمام می‌شود!^۲

روایت جابر از پیغمبر اکرم درباره معیت با یک قوم و عملشان به واسطه محبت به آنها

جابر بن عبدالله انصاری که امروز بعد از چهل روز برای زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام آمد، به عطیّه عوفی کوفی گفت:

من از پیغمبر شنیده‌ام که پیغمبر فرمود: «هر کسی که قومی را دوست داشته باشد، با آنها محشور می‌شود؛ و هر کسی که عمل قومی را دوست داشته باشد، با عمل آنها شریک است!» پس ما با

^۱ المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶.

^۲ جهت اطلاع بیشتر بر روایات باب نیت، رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۵ - ۲۱۲.

حسین کشته شدیم، چون قلب من حکایت می کند که با امام حسین بوده‌ایم!^۱

شرح حال و علو مقام جابر بن عبدالله انصاری و عطیة کوفی

محکم هم می گفت! در حالی که در آن وقت که به زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام آمد، مردی بود که هفتاد و دو سال از عمرش می گذشت؛^۲ چون جابر از اصحاب رسول خدا بود و در جنگ بدر و احد شرکت داشت.^۳ مرحوم میرزا محمد اردبیلی در رجال می نویسد: «او در جنگ بدر و در هجده غزوه از غزوات پیغمبر با پیغمبر شرکت داشته است.»^۴ و ابن عبد البر در *الإستیعاب* دارد: «او در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین بوده است.»^۵

پدرش عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری است که همراه همین پسرش در جنگ احد جنگ می کرد^۶ و شهید شد و پیغمبر او و عمرو بن جموح را در یک قبر قرار دادند.

جابر خیلی مرد بزرگی است و از شیعیان خالص امیرالمؤمنین است؛^۷ یعنی از افرادی است

که رَجَعُوا إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ [بِقِي] تَحْتَ وَ لَائِتِهِ. و ما در بین بزرگان شیعه که دارای کتب رجال و تراجم هستند، هیچ خلاف و هیچ قدحی از جابر بن عبدالله انصاری ندیده‌ایم.

جابر در کوچه‌های مدینه راه می رفت و فریاد می زد و علناً می گفت:

عَلَىٰ خَيْرِ النَّبَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ! ای مردم، به علی بگروید! اگر می بینید که نسبت به علی

^۱ بشارة المصطفیٰ، ص ۷۵.

^۲ با احتساب اینکه بنا بر نقل منابع ذیل، تاریخ وفات ایشان در سال ۷۸ هـ. ق و در سن ۹۰ سالگی باشد، در زیارت کربلا تقریباً ۷۲ سال داشته‌اند: *الطبقات الكبرى*، ج ۵، ص ۱۷۱؛ *تاریخ الطبری*، ج ۱۱، ص ۵۲۶؛ *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۱۱۵؛ *رجال الطوسی*، ص ۳۲. (محقق)

^۳ *الإستیعاب*، ج ۱، ص ۲۲۰.

^۴ *جامع الرواة*، ج ۱، ص ۱۴۳، به نقل از *رجال الطوسی*، ص ۳۱.

^۵ و *الإستیعاب*، ج ۱، ص ۲۲۰.

^۶ *المغازی*، الواقدی، ج ۱، ص ۲۶۶؛ *الطبقات الكبرى*، ج ۳، ص ۴۲۴؛ *تاریخ خلیفه*، ص ۳۰.

^۷ *رجال الطوسی*، ص ۵۹.

^۸ *امام شناسی*، ج ۷، ص ۱۶:

«علی بهترین افراد بشر است، و کسی که این حقیقت را انکار کند حقاً کفر ورزیده است!»

محبّت ندارید، بروید و علت را از مادر خودتان سؤال کنید!^۱
تا زمان نود سالگی عمر کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السّلام را هم ادراک کرد و سلام
پیغمبر را هم به آن حضرت رساند و از دار دنیا رفت.^۲
در قضیه کربلا معلوم نیست که چشم او نابینا بوده است؛ بلکه براساس روایتی که ذکر شده
است:

روزی بعد از قضیه کربلا در خانه حضرت سجّاد بود که حضرت امام محمد باقر بیرون آمدند،
حضرت را دید و گفت: «ای پسر، این طور حرکت کن، آن طور حرکت کن!» و بعد گفت: «این
شمائل، شمائل رسول خدا است!»^۳

استفاده می شود که در آن وقت هم چشم داشته است. [شاید] در آخر عمر چشم نداشته است
و نابینا بوده است و از دار دنیا رفته است؛ که آن هم جای تردید دارد!^۴ خلاصه جابر یک مرد
جا افتاده بصیر خبیر و از شیعیان خالص با معرفت است.

امروز خبر شهادت سیدالشّهدا علیه السّلام به او رسیده است و از مدینه حرکت کرده است
و با عطیه عوفی کوفی برای زیارت قبر ایشان آمده است.

مرحوم شیخ در رجال می نویسد: «عطیه عوفی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده
است.»^۵ و بعد دارد: «عطیه عوفی کوفی از اصحاب حضرت باقر است.»^۶ بعضی گفته اند: «شاید
دو عطیه است.» اما مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می گوید:

هیچ بُعدی ندارد که این همان عطیه باشد - کما اینکه بعضی گفته اند - منتها عمرش از زمان
امیرالمؤمنین علیه السّلام تا حضرت باقر بوده است! در زمان امیرالمؤمنین بیست ساله هم که
بوده باشد، از اصحاب حضرت حساب می شده است؛ پنجاه و پنج سال هم تا زمان حضرت باقر
طول می کشد و هفتاد و پنج ساله می شود و مقداری از زمان حضرت باقر را هم ادراک کرده
است؛ که این هیچ بُعدی ندارد!

عطیه از شاگردان ابن عباس است و تفسیری در پنج جزء نوشته است و سه مرتبه آن تفسیر را به

^۱ من لا یحضره النقیه، ج ۳، ص ۴۹۳؛ رجال الکشی، ص ۴۴.

^۲ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵۸؛ رجال الکشی، ص ۴۲.

^۳ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹؛ رجال الکشی، ص ۴۱.

^۴ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵.

^۵ رجال الطوسی، ص ۷۶.

^۶ همان، ص ۱۴۰.

ابن عباس عرضه داشته است، و هفتاد بار قرآن را در نزد ابن عباس قرائت کرده است؛ عطیه هم از بزرگان روات شیعه است!^۱

اسرار غسل و إحرام بستن جابر قبل از زیارت حضرت سیدالشهدا در روز اربعین

جابر بن عبدالله انصاری از مدینه حرکت می کند و به کوفه می آید.^۲ حالا یا از مدینه با عطیه آمده است، یا اینکه خودش از مدینه به کوفه آمده است و از کوفه با عطیه کوفی به سوی قبر حضرت سیدالشهدا برای زیارت آمده است؛ اینها دیگر معلوم نیست. اجمالاً مرحوم عمادالدین طبری آملی روایتی را با سلسله سند متصل خود از همین عطیه در کتاب *بشارة المصطفی* - که از کتب نفیس شیعه است - نقل می کند و می گوید:

روز اربعین با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام حرکت کردیم. جابر در نهر فرات غسل کرد و بعد جامه های خود را إحرام کرد، مقداری از سعد بر بدن خود پاشید و آرام آرام به سوی قبر حرکت کرد.^۳

بنده یک وقت در همین قضیه غسل کردن جابر و إحرام بستن او فکر می کردم! چون در روایات داریم:

کسی که برای حج حرکت می کند، اگر لباس إحرام ندارد همان لباس خود را إحرام کند، منتها وارو بپوشد؛ کتش را وارو کند، دست هایش را در بیاورد،

بالای کتش را روی شانه اش بیندازد و دست ها را از پایین آویزان کند!^۴

آیا جابر از پیغمبر یا امیرالمؤمنین شنیده بود که اگر کسی بخواهد قبر سیدالشهدا یا قبر امام را زیارت کند، باید إحرام ببندد و غسل کند؟ یا اینکه این تفضن خود جابر بود؛ چون فقیه آن کسی است که بتواند از اصول، تفریع فروع کند! گویا روح اسلام در مغز جابر جا گرفته بود، و او به حقیقت مذاق اسلام و سر قانون آشنا شده بود که می دانست: إحرام و غسل زیارت و طوافی که برای خانه خدا تشریح شده است، دارای یک سر و حقیقتی است؛ و حقیقت خانه خدا، مقام ولایت سیدالشهدا علیه السلام است! پس اینجا که بدن او در میان زمین افتاده است، خانه خدا است و حقیقت مقام ولایت در اینجا مدفون است! کعبه ظاهر، ظاهر است و اینجا باطن است؛ پس به طریق اولی باید اینجا غسل کرد و با إحرام حرکت کرد! روی این معنا حتی

^۱ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳.

^۲ مصباح المنهج، ج ۲، ص ۷۸۷؛ بشارة المصطفی، ص ۷۴.

^۳ بشارة المصطفی، ص ۷۴.

^۴ الکافی، ج ۴، ص ۳۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

روایت داریم: «فقیه باید دارای ملکهٔ قدسیّه باشد!»^۱ ملکهٔ قدسیّه نوری از خدا در قلب است که فقیه می‌تواند به واسطهٔ آن نور، آن احکام کلی را بر مصادیق خودش بار کند و مصادیق آن را خوب تشخیص بدهد و بشناسد. جابر دارای این نور بود که چنین تشخیصی داد که حالا که می‌خواهد بر سر قبر پسر پیغمبر برود، باید إحرام ببندد و باید غسل کند! لذا غسل طواف و غسل زیارت کرد و به سوی حقیقت خانهٔ خدا إحرام بست!

مناجات جابر با حضرت اباعبداللّه الحسین

عطیه می‌گوید:

حرکت کرد و آرام آرام پای خود را برمی‌داشت و به ذکر خدا مشغول بود تا اینکه به نزد قبر رسید. وقتی که دست جابر را بر روی قبر گذاشتم، صیحه‌ای زد و بی‌هوش شد؛ جابر را به هوش آوردم، سه مرتبه صدا زد:

«یا حسین! یا حسین! حبيب! لا يُجيبُ حبيبَهُ؟! «آیا دوست، جواب دوست خود را نمی‌دهد؟!»

آن وقت خودش از باب إعتذار بدین جمله مترنم شد:

«وَأَنْتِ لَكَ بِالْجَوَابِ وَقَدْ شُحِطَتْ أَوْدَاجُكَ عَلَيَّ أَتُبَاجِكُ، وَفُرِّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَرَأْسِكَ! «چگونه تو جواب من را می‌دهی و حال آنکه رگ‌های گردن تو از جای خود حرکت کرده است و بر پشت و شانهٔ تو آویخته شده است، و بین سر و بدن تو جدایی افتاده است!»

^۱ مصباح الشریعة، ص ۱۶:

«قال الصادق عليه السلام: "لا يجلُّ القُتبا لمن لا يصطفي [يستفتي] من الله تعالى بصفاء سيرة و إخلاص عمله و علانيته و برهان من ربه في كل حال؛ لأن من أفتى فقد حكم، و الحكم لا يصح إلا بإذن من الله عزوجل و برهان، و من حكم بخبر بلا معاينة فهو جاهل مأخوذٌ بجهله و مأثومٌ بحكمه!" كما دلّ الخبر: "العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء!"

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۷:

«فتوا دادن در مسائل شرعیّه حلال نیست کسی را که استفتاء نکند از حقّ تعالی با باطن پاک خود از لوث آلودگی‌ها، و با نفس پاکیزهٔ خود از کدورت ارتکاب مناهی؛ و جائز نیست فتوا دادن از برای کسی که عبادت و طاعتش برای خدا خالص نباشد، و ظاهر و باطن او موافق نباشد، و در جمیع مسائل ضروری و حالات لابیّی، برهان و مستمسک قائمی مثل آیه و حدیث نداشته باشد! (یعنی تا کسی متّصف به این صفات نباشد، جائز نیست که در هیچ حکمی از احکام، فتوا دهد.) چراکه فتوا دادن، حکم دادن در مسائل شرعی است؛ و حکم جزم نمودن در شرعیات صحیح نیست مگر به إذن شارع و مرخص بودن از جانب شارع به دلیل و برهان قائم! و هر که حکم کند به ﴿﴾ خبری و حدیثی و نسبت دهد آن را به پیغمبر یا وصی پیغمبر و خودش آن خبر را ندیده باشد و جزم و قطع به آن نداشته باشد، پس آن مُفتی، جاهل به آن حکم و اثم و گناه‌کار است!» [«چنانچه خبر دلالت بر آن دارد: "علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی ارادهٔ هدایت او را نموده است، واقع می‌شود!"» (محقق)]

«فأشهد أنك ابنُ خاتمِ النَّبِيِّينَ و ابنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ و ابنُ حَلِيفِ التَّقْوَى و سَلِيلِ الْهُدَى و خَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ و ابنُ سَيِّدِ النَّقَبَاءِ و ابنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ!

”شهادت می‌دهم که تو فرزند خیر النَّبِيِّينَ هستی، تو فرزند سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ امیرالمؤمنین هستی، تو فرزند هم سوگند تقوا و سلالة هدايت و پنجمین اصحاب کساء و فرزند سَيِّدِ النَّقَبَاءِ هستی، تو فرزند فاطمة زهراء سَيِّدَةِ النِّسَاءِ هستی!“

«و ما لك لا تكون كذلك و قد عَدَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ و رُبِّيتَ فِي حِجْرِ

الْمُتَّقِينَ و رُضِعْتَ مِنْ ثَدِي الْإِيْمَانِ و فُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ!

”چگونه چنین نباشی و حال آنکه تو را پنجه پیغمبر خاتم النَّبِيِّينَ پرورش داده است و در دامن متَّقِينَ پروریده شدی و از پستان ایمان شیر خوردی و با اسلام از شیر بریده شدی!“

«فَطِبْتَ حَيًّا و طِبْتَ مَيِّتًا غَيْرَ أَنْ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ و لَا شَاكَّةَ فِي الْخَيْرَةِ لَكَ!

”آری، تو در زندگی ات و در مُردنت پاکیزه بودی! همانا دل‌های مؤمنین به جهت فراق تو شاد نیست، و حال آنکه در نیکویی و خوبی حال تو شکی ندارند!“

«فعليكَ سَلامُ اللَّهِ و رضوانُهُ؛ ”سلام و رضوان و خشنودی خدا بر تو باد!“

«و أشهد أنك مَضِيَّتْ عَلَيَّ ما مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يَحْيَى بنُ زَكَرِيَّا؛ ”شهادت می‌دهم که تو بر همان رویه و منوالی بودی که برادر تو، یحیی بن زکریا بود!“

جابر این جملات را گفت، آن وقت به اطراف آن قبر معصوم و شهید کربلا سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، که قبر شهدا بود، چشم خود را جَوَلَان داد و نگاهی به اطراف کرد و سلامی بر آن بدن‌های طیب و طاهر و آن اجساد پاک و مبارک نمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَاءِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ و أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ، و أشهدُ أنكم أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ و آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ و نَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ و جَاهَدْتُمُ الْمُلْجِدِينَ و عِبَدْتُمُ اللَّهَ، حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينَ!»

”پروردگارا، خدایا، تو را قسم می‌دهم که این سلام من را به این اجساد طیبه و طاهره برسان!“

سلام بر شما ای جان‌ها و نفس‌هایی که در آستان حسین و در راه و هدف او خود را پیاده کردید و در آن آستان بار خود را فرود آوردید و در فناء و آن آستان وارد شدید و خود را به نور دیده پیغمبر ملحق کردید! شهادت می‌دهم که شما اقامه نماز و ایتاء زکات کردید، امر به معروف و نهی از منکر کردید، با ملحدین و فاسقین جهاد کردید و عبادت پروردگار خود را بجا آوردید، تا به سر حله‌ی که به مرحله یقین رسیدید و مرگ را در آغوش گرفتید و با حال خوش و شادی از این دنیا حرکت کردید و رفتید!“

عَلَّتْ مَعِيَّتْ جَابِرٌ بِأَصْحَابِ إِمَامِ حُسَيْنٍ فِي فِدَاكَارِيهَا وَجَانَفْشَانِيهَا فِي رُوزِ عَاشُورَا

این جملات را گفت و سپس گفت:

«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيهَا دَخَلْتُمْ فِيهَا!»

”ای ارواح طیبیه و طاهره، ای روح مقدّس سیّدالشّهدا، ای روح مقدّس اصحاب و جوانان!“
قسم به آن خدایی که محمّد را به حق برگزید و او را به عنوان خاتم النبیین بر تمام افراد بشر مبعوث فرمود، ما شرکت کردیم در آنچه شما در آن داخل شدید!“

عجیب حرفی می زند! ما با شما شرکت کردیم! یعنی ما با کشته شدن شما، با اسارت شما، با ذبح اطفال شما، با تشنگی شما، با تمام این مّرات‌هایی که بر شما وارد شده است و وارد می شود، شریک هستیم!

قال عطية العوفي:

«كَيْفَ وَلَمْ نَهْبِطْ وَادِيًا وَلَمْ نَعْلُ جَبَلًا وَلَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ، وَالْقَوْمُ قَدْ فُرِّقَ بَيْنَ رُءُوسِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ
وَأَوْتَمَّتْ أَوْلَادُهُمْ وَأُرْمِلَتْ أَزْوَاجُهُمْ؟!»

”ای جابر، چه می گویی؟! حرف بزرگی می زنی! چه حرفی گفتی؟! چگونه ما با آنها هستیم و در عمل آنها شریک هستیم در حالی که از کوهی بالا نرفتیم و از وادی ای پایین نرفتیم و شمشیری به دست نگرفتیم و به کفّار نزدیم؛ اما این گروه بین بدن و سرشان جدایی افتاده است و اولاد آنها یتیم و زنان آنها بیوه شده اند!“

جابر گفت:

«يَا عَطِيَّةُ، إِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: "مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُسْرًا مَعَهُمْ، وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمٍ
أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ!" وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ نِيَّتِي وَنِيَّةَ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ!»

”ای عطیه، آرام باش و گوش بده تا من برای تو بیان کنم! من شنیدم از حبیب خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود: «هرکه قومی را دوست داشته باشد، با آن قوم محشور می شود و با آن قوم معیّت دارد و با حقیقت و اصل آن قوم اتّحاد پیدا می کند؛ و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد، در عمل ایشان شریک می شود!» قسم به خداوندی که محمّد را به راستی برگزید، خدا می داند که نیت من و اصحاب من بر همان چیزی است که بر امام حسین و یارانش گذشته است!“

آن وقت جابر گفت: «من را به سوی خانه های کوفه ببرید!»

عطیه می گوید:

مقداری که در راه با یکدیگر حرکت می کردیم، در بین راه مرا موعظه می کرد و می گفت: «ای عطیه، آیا تو را وصیت کنم؟ گمان ندارم که دیگر بعد از این سفر من به تو برخورد کنم؛ لذا این وصیت را از من گوش کن:

دوست بدار دوست آل محمد را مادامی که ایشان را دوست دارد؛ و دشمن بدار دشمنان آل محمد را تا هنگامی که با آنها دشمنی دارند، گرچه تمام روزها روزه باشند و تمام شبها به عبادت برخیزند! با دوست آل محمد مدارا کن اگرچه در بسیاری از گناهایی که انجام می دهد، پایی از او بلغزد درحالتی که پای دیگر او در ولایت ثابت است! بدان که دوست ایشان به بهشت می رود و عاقبت دشمن ایشان به دوزخ و جهنم خواهد بود!»^۱

این آخرین سخنان جابر با عطیه بود. این مرد، خوب روح دین را درک کرده است! ببینید چقدر خوب بیان کرده است! معیت خود را با سیدالشهدا بیان می کند و می گوید: «اصلاً من از شما هستم، من با شما جنگ کردم، در رکاب شما شمشیر زدم، تشنگی کشیدم، فرزند من سر بریده شده است و ذبح شده است، برادران من کشته شده اند، خودم هم ذبح شده ام! چون نیت من این طور است!

خدایا به حق محمد و آل محمد، به ما هم نوری عنایت بفرما که به روح دین آشنا شویم و حقیقت دین را دریابیم!

و به دل های ما یقینی بده که تو را بهتر از این بشناسیم!

سینه های ما را به نور اسلام منشرح بفرما!

قدم های ما را در صراط مستقیم ثابت بنما!

از همین امر و سرمایه هایی که به ما دادی ما را در راه خودت متمتع بنما! سیر و روش ما را در راه سیدالشهدا علیه السلام و اولاد و اصحاب آن حضرت قرار بده!

تا از ما راضی نشوی ما را از دار دنیا نبر!

ما را مورد شفاعت آنها در دنیا و آخرت قرار بده!

فرج امام زمان ما را نزدیک بفرما!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱بشارة المصطفى، ص ۷۴.